


## Decision

 Ursula Nafula

 Vusi Malindi

 Marzieh Mohammadian Haghghi

 2

 فارسی  / English

دِهگده یِ مَن مُشکِلاتِ زِیدی داشت. ه مَجبور بودیم که بَرایِ بُردَنِ  
آب از یک لوله دَر یک صَف طولانی هِیستیم.

...

My village had many problems. We made a  
long line to fetch water from one tap.

ه مُنْتَظِرِ بَخْشِشِ غَذا از طَرَفِ دِیْگَران بودیم.

...

We waited for food donated by others.

ه دَرِ خَـنَـه هِـيَـن رَا بَـه خَطِـرِ دُـزْدَانِ زُود قُـفْلِ مِـی گَرْدِـمِـم.

...

We locked our houses early because of  
thieves.

خیلی از بچه ه از مدرسه محروم می‌هندند.

...

Many children dropped out of school.

دُخترانِ جَوانِ به عُنوانِ پيشخِدمَتِ دَر روستاهيِ ديگرِ گر  
مي گَرَدَنَد.

...

Young girls worked as maids in other villages.

پسَرا نِ جَوانِ دَرِ اطرافِ دِهگدِه پَرسِه مِی زَدَنَد دَرِ حَلیکِه دِیگرانِ  
رويِ زَمینِ هِی کِثَورِزِی مَرْدُمِ کَر مِیگَرَدَنَد.

...

Young boys roamed around the village while  
others worked on people's farms.

وَقْتِي كَهْ جِدْ مِي وَزِيد، كَغْذَهِي بَطْلَه رُوِي دِرْخَن وَ حِصْرَه  
أُويزَان مِي شُدْنَد.

...

When the wind blew, waste paper hung on  
trees and fences.



گاهی اوقات به خطر خُرده شیشه هپی که از روی بی احتیاطی  
روی زمین ریخته شده بود دست و پپی مردم دُچر بُریدگی  
می شد.

...

People were cut by broken glass that was  
thrown carelessly.

پک روز، آب لوله خُشک شد وَ ظرفه‌ی آب ه خلی هند.

...

Then one day, the tap dried up and our containers were empty.

پَدْرَم بَه تَك تَكِ خَنَه ه رَفْت وَ اَز مَرْدُم خَواسْت كِه دَر جَلِسِه ي  
دِهْگَدِه شِرْكَت كُنَنْد.

...

My father walked from house to house asking  
people to attend a village meeting.

مَرْدُمُ زِيرِيكِ دِرْخَتِ بُزْرُكِ جَمْعِ شُدْنَ وَگوشِ كَرْدَنَد.

...

People gathered under a big tree and listened.

پَدْرَم ايسدَد وَ كُفْت: ه نيز داريم كه د هَم گر كُنيم د بَتَوَانِيم  
مُشْكَلَاتِهِن رَا حَل كُنِيم.

...

My father stood up and said, "We need to work together to solve our problems."

جوهي هشت ساله، روي يک گنده ي درخت نشستہ بود و داد زد:  
من می توانم در نظافت کردن کمک کنم.

...

Eight-year-old Juma, sitting on a tree trunk  
shouted, "I can help with cleaning up."

پڪ ختم گُفت: زَنُه مي تَوَانَد دَرگَشْتِنِ مَحْصُولَاتِ غَذَائِي بِمَنْ  
هَمْرَاهِي كُنند.

...

One woman said, "The women can join me to  
grow food."

مردِ دیگر ایستاد و گفت: مَرده می توانند چه بکنند.

...

Another man stood up and said, "The men will dig a well."



همه د یک صدا فرید زدیم: هدید زندگین را تغییر دهیم. از آن  
روز به بعد همگی د هم کر گردیم د مشکلاتهن را حل کنیم.

...

We all shouted with one voice, "We must change our lives." From that day we worked together to solve our problems.




# Global Storybooks


[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

تصميم

## Decision

 Ursula Nafula

 Vusi Malindi

 Marzieh Mohammadian Haghghi (fa)

